

ژاپن در چشم صحاف‌باشی

مسافران ایرانی که حدود یک سده پیش، در روزگاری نزدیک به ما، ژاپن را دیده و از خود سفرنامه‌ای به جا گذاشته‌اند، دو تن بیشتر نیستند: یکی مهدیقلی هدایت، مخبرالسلطنه، که در سفر دور دنیا با اتابک امین‌السلطان، پس از عزل او از صدارت، همراه بوده و دیده‌ها و یافته‌های خود را در شرق دور و ژاپن در سفرنامه^۱ و دیگر کتابهایش آورده است. دیگری مسافر سوداگری به نام صحاف‌باشی است که چند سالی پیش از مهدیقلی هدایت، و چند بار، به ژاپن آمده و در شرح یکی از دیدارهای خود سفرنامه‌ای پرداخته که به نام «سفرنامه ابراهیم صحاف‌باشی تهرانی» به اهتمام محمد مشیری و از سوی شرکت مؤلفان و مترجمان ایران در دیماه ۱۳۵۷ خورشیدی در تهران به چاپ رسیده است.

سفرنامه هدایت بهره و بارآمد دیده‌ها و شنیده‌ها و اندیشیده‌های دانشی مردی فرزانه و تجربه‌آموخته است که با مطالعه کتب و مقاله‌ها و مرور منابع عمده ژاپن‌شناسی که در آن روزگار در دست بوده و با تبادل نظر با دانایان و آگاهان به احوال ژاپن و تفکر و تأمل در مطالب و مباحث در چند دهه فاصله میان سفر خود و به چاپ سپردن یادداشت‌هایش، سفرنامه‌ای پرداخته است پیراسته و نغز و پر محتوا که در واقع معرفی کوتاهی است از سرزمین و مردم و حکومت ژاپن و تاریخ و حیات اجتماعی و فرهنگی ژاپن.

اما سفرنامه صحاف‌باشی خواننده را با مردی گوهرفروش و اهل کسب همراه و آشنا می‌سازد که به سفارش صاحب‌کار خود و برای فروش جواهر روانه دریاهای دور شده و ناگزیر

میان مردمی راه برده است که رسم و راه زندگی آنها را یا نمی‌داند یا نمی‌پسندد، با زبان‌شان آشنا نیست، و بر رویهم از کار و حال خود دلخوشی ندارد.

پیش از آنکه به شرح این سفرنامه از ژاپن برسیم، جا دارد که این مسافر کاسب پیشه را بشناسیم و تاریخ و مسیر سفرش را بدانیم.

روزشمار و مسیر سفر

زمان این سفر سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ هجری (۱۸۹۸ - ۱۸۹۷ میلادی) است. نویسنده سفرنامه چنانکه خود در آغاز کتابش آورده (ص. ۲۱) این سفر را در تاریخ دهم ذیحجه هزار و سیصد و چهارده (۱۳ مه ۱۸۹۷) از بندر انزلی به راه دریا و به سوی پتروفسکی آغاز کرده، از آنجا به مسکو رفته (ص. ۲۴)، و ازین شهر با قطار راه آهن روسیه راهی برلین شده و روز ۲۰ ذیحجه به این شهر رسیده است (ص. ۲۷). او از اینجا با قطار و کشتی راه لندن را در پیش گرفته و از بیست و دوم این ماه تا چهارم محرم ۱۳۱۵ در این شهر مانده است (ص. ۴۵-۳۵). از لندن هم با قطار و کشتی به پاریس رفته و روز نهم محرم باز به لندن برگشته (ص. ۴۹-۴۵)، و از اینجا روز نهم صفر به راه دریا روانه نیویورک شده است (ص. ۶۲). از شانزدهم این ماه تا سوم ربیع‌الاول را در امریکا و کانادا به دیدار و سفر گذرانده و سپس برای پیمودن اقیانوس آرام و به مقصد ژاپن به کشتی نشسته است (ص. ۸۱).

ورود صحاف‌باشی به بندر یوکوهاما در ژاپن دوشنبه شانزدهم ربیع‌الاول ۱۳۱۵ (۱۵ اوت ۱۸۹۷) است (ص. ۹۱) و عزیمتش از ژاپن به سوی هنگ‌کنگ روز ۵ جمادی‌الاول (۲ اکتبر). اقامت او در ژاپن بر رویهم ۴۸ روز بوده است. او پس از گذشتن از شانگهای به هنگ‌کنگ می‌رود و از اینجا روز ۲۱ اکتبر ۱۸۹۷ (۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۱۵) با کشتی روانه بمبئی می‌شود (ص. ۹۳). کشتی پس از پنج روز به سنگاپور می‌رسد، و پس از توفقی یکروزه در اینجا، با یک روز دریایمائی به پنانگ و از آنجا پنج‌روزه به کلمبو می‌آید (ص. ۹۵). از اینجا روانه بمبئی، و پس از سه روز ماندن در این بندر (ص. ۹۸) رهسپار کراچی می‌شود (ص. ۹۹). نویسنده سفرنامه تاریخ رسیدن خود به بمبئی و کراچی، و نیز شرح دنباله سفر را ننوشته، و کتاب خود را با ذکر تاریخ ختام آن، «پنجشنبه چهارم شهر رمضان المبارک سنه ۱۳۱۵ هجری» که برابر است با ۲۷ ژانویه ۱۸۹۸ میلادی به پایان آورده است.

صحاف‌باشی کیست

کسی که در دوره قاجار به صحاف‌باشی ملقب و شناخته شد یکی از محصلینی بود که در عهد ناصرالدین‌شاه برای تکمیل فن صحافی به اروپا فرستاده شده بود. مهدی بامداد^۲ در

شرح حال شاهزاده علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه می نویسد: «در سال ۱۲۷۲ ق. به اعتضادالسلطنه ملقب و در ۱۲۷۴ ق. به ریاستِ مدرسه دارالفنون و در ۱۲۷۵ به وزارت علوم (وزارت فرهنگ) منصوب گردید. در این سال این شاهزاده دانش پرور درصدد برآمد که یک عده از شاگردان تحصیل کرده دارالفنون را برای تکمیل علوم و فنون به اروپا بفرستد و چون در این تاریخ ناصرالدین شاه هم حسنعلیخان گروسی (امیرنظام) را به سفارت مخصوص به دربار فرانسه و انگلیس می فرستاد، وزیر علوم ۴۲ نفر از این محصلین را به ریاستِ عبدالرسول خان نواده حاج محمدحسین خان نظام الدوله صدر اصفهانی با حسنعلیخان گروسی روانه پاریس نمود.» آنها در همان سال روانه فرنگ شدند. «محصلین روز ۶ رمضان (۱۲۷۵) از طهران به عزم تبریز حرکت کردند و در آنجا به هیئت سفارت ملحق شدند و جمعاً از طریقِ خوی و ارزروم و طرابوزان و دریای سیاه به اسلابول و از آنجا از راه دریای مدیترانه و ماری به فرانسه رفتند و روز ۶ محرم ۱۲۷۶ مطابق ۶ اوت ۱۸۹۵ وارد پاریس شدند. یک هفته بعد روز ۱۴ محرم حسنعلیخان در عمارت سن کلود به حضور ناپلئون سوم معرفی شد و مأموریت خود را درباره محصلین به اطلاع پادشاه فرانسه رسانید.»^۳ وزیر مختار بعد از ادای مراسم رسمی محصلین مزبور را به مدارس و کارخانه های معروف پاریس و شهرستانهای فرانسه فرستاد و امور زندگی و تحصیل ایشان را مرتب نمود.^۴

یکی از این محصلین صحافی باشی بود که آقامحمد یا آقامحمدتقی نام داشت. حسین محبوبی اردکانی به نقل از مجله آموزش و پرورش (سال ۲۴، شماره ۱، ص. ۳۶ به بعد) می نویسد: «آقامحمد صحافی باشی - وی دو سفر به اروپا رفت و در صنعت خود سرآمد گشت. پاکت سازی در ایران یادگار اوست.»^۵

حسنعلیخان امیرنظام، وزیر مختار، در یکی از گزارشهای خود درباره او نوشته است: «عالی جاه آقامحمدتقی صنعت خود را در صحافی به درجه کمال رسانیده و از استاد خود اعتبارنامه و تصدیق گرفته کمترین نیز تدارک لازمه مراجعت او را از هر جهت فراهم آورده شرح مفصلی در باب امورات او خدمت نواب اشرف والا اعتضادالسلطنه وزیر علوم عرض کرده با واپوری که در همین هفته حرکت می کند از مارسیل عازم دربار همایون خواهد بود...»^۶

این آقامحمدتقی که در فن صحافی مهارت به هم رساند و پس از بازگشتن به تهران و نمودن هنر خود از ناصرالدینشاه لقب صحافی باشی گرفت، در بدو ورود بیش از اندازه به اروپائی مآبی تظاهر می کرد، چنانکه درباره او نقل کرده اند که: «... موقعیکه این محصلین از فرنگ برگشته و برای معرفی به اعتضادالسلطنه مقابل حوض مدرسه دارالفنون صف کشیده بودند تصادفاً اعتضادالسلطنه (که ظاهراً از فرنگی بازی او شنیده و حسنعلیخان «در باب امورات او خدمت نواب اشرف والا عرض کرده بود») رو به صحافی باشی کرد و حوض را به او نشان داد و

گفت این را چه می‌گویند. صحاف‌باشی به زبان فرانسه فصیح و غلیظ گفت «باسن» (Bassin). اعتضادالسلطنه امر داد که چوب و فلکی حاضر کردند و به دستور او پاهای صحاف‌باشی را به چوب بستند. چون چند چوبی خورد، از زیر فلک گفت: «اوز، اوز». اعتضادالسلطنه گفت باز بزنید، و چنین کردند و طولی نکشید که صحاف‌باشی فریاد برآورد: «حوض، حوض» و حاء حطی و ضاد غلیظ عربی را کاملاً از مخارج خود به تلفظ درآورد... و بعدها مثل «آدم» حرف زد.^۷

مهدیقلی هدایت هم می‌نویسد: «از جمله شاگردانی که در اوائل به فرنگ فرستاده شدند صحاف‌باشی بود که برای اظهار فضیلت کلمات فرانسه به کار می‌برد و فارسی را به لهجه فرانسه اداء می‌کرد. اعتضادالسلطنه وزیر علوم نوبتی چوبش زد که کلمات را درست اداء کند و امروز صحاف‌باشی بسیار شده است.»^۸

پژوهنده گرامی آقای عبدالحسین نوائی میرزا ابراهیم صحاف‌باشی را ظاهراً نخستین واردکننده فونوگراف و کارخانه ورشوکاری دانسته^۹، و افزوده‌اند: «ناشر سفرنامه، آقای محمد مشیری، در مقدمه خود بر کتاب سفرنامه در مورد اینکه یک صحاف‌باشی بوده یا دو صحاف‌باشی به تردید اظهار نظر کرده‌اند. مسلماً دو صحاف‌باشی بوده، یکی آقا محمدتقی که از حدود سال ۱۲۷۶ تا ۱۲۸۰ در پاریس صحافی را تکمیل کرده و علی‌الظاهر قبل از رفتن به اروپا نیز با صحافی آشنائی تمام داشته، و دیگر میرزا ابراهیم صحاف‌باشی که در اواخر سال ۱۳۱۴ عازم اروپا شده (یعنی سی و چهار سال پس از تاریخ بازگشت آقا محمدتقی به ایران) و به تصریح و تأکید خودش زبان فرانسه هم اصلاً نمی‌دانسته. من تصور می‌کنم این میرزا ابراهیم خان پسر آن محمدتقی باشد که به اعتبار شهرت و شغل و لقب پدر به «صحاف‌باشی» مشهور بوده و خود نیز این شهرت لقب‌گونه را پذیرفته بدون آن‌که از صحافی سررشته داشته باشد.»^{۱۰}

روشنترین شرح درباره اینکه صحاف‌باشی نویسنده سفرنامه که بوده، یادداشتهای آقای فرخ غفاری است که ناشر سفرنامه آن را در مقدمه کتاب آورده است و در اینجا نقل می‌شود: «میرزا ابراهیم صحاف‌باشی، مرد متجدد و مبتکر و آزادیخواه، نخستین بهره‌دار سینما در ایران. او را نباید با محمدتقی که در سال ۱۲۷۵/۱۸۵۸ به فرنگستان فرستاده شد و فن صحافی آموخت و در مراجعت به ایران لقب صحاف‌باشی گرفت و به علت تظاهر به فرنگی‌مآبی به دستور اعتضادالسلطنه وزیر علوم چوب‌فلک شد (فرستادن محصل به فرنگستان، عباس اقبال، مجله یادگار، سال ۱۳۲۶، شماره ۸، ۴؛ خاطرات و خطرات، مهدیقلی هدایت، تهران، ۱۳۴۴، ۵۲ و ۵۳؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، احمد مجدالاسلام کرمانی، اصفهان، ۱۳۴۷، یکم، ۸۲؛ تاریخ رجال ایران، مهدی بامداد، تهران، ۱۳۵۰، پنجم، ۲۵۶) و شاید پدر ابراهیم بود (ریشه‌یابی یأس، محمد تهامی نژاد، قسمت دوم، ویژه سینما و تئاتر، ۵، تهران، ۱۲) اشتباه کرد؛ و نیز ابراهیم را با اسمعیل پسر صحاف‌باشی (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه: به کوشش ایرج افشار، تهران،

۱۳۴۵، ۱۵۵۳) که انگلیسی می‌دانست و منجمله کتاب جنگ چین هنری ساویج لندر را به فارسی ترجمه کرده بود و ممکن است برادر میرزا ابراهیم باشد (شرح حال رجال ایران، حسین محبوبی اردکانی، مجله راهنمای کتاب، سال سیزدهم، شماره ۱۰، ۷۷۲ و ۷۷۳) یکی دانست. ابراهیم در دارالفنون انگلیسی خواند (ایضاً مقاله محبوبی اردکانی، ۷۷۳) و از حدود ۱۸۷۹/۱۲۹۶ به بعد با انجام سفرهای دور و دراز زمینی و دریائی به انواع تجارت پرداخت (مسافرت‌نامه میرزا ابراهیم صحاف‌باشی، ۲۶) و در ۱۸۹۷/۱۳۱۴ نیز سفری شش‌ماهه برای داد و ستد جواهر به دور دنیا رفت و سفرنامه‌ای خواندنی در این‌باره نوشت. در ذوالحجه / ماه مه همانسال در لندن دستگاه سینماتوگراف را دید و شرح او (مسافرت‌نامه، ۳۶) ظاهراً نخستین ذکری است که یک نفر ایرانی درباره این اختراع جدید کرده است. صحاف‌باشی ضمن مسافرت‌های خود اجناس ژاپنی برای فروش به تهران می‌آورد (سفرنامه تشرف به مکه معظمه، مهدیقلی هدایت، تهران، ۱۳۲۴، ۱۱۴، ۱۲۵) و به گفته پسرش جهانگیر قهرمانشاهی (ریشه‌یابی یأس، ۱۳) در محل فعلی چهارراه مهنا در تهران... مغازه‌ای برای فروش اشیاء تزئینی چینی و ژاپنی و اروپائی داشت. پسرش نیز او را واردکننده فونوگراف (گرامافن) و نیکل‌سازی به ایران می‌داند. باز به گفته جهانگیر قهرمانشاهی (ریشه‌یابی یأس، ۱۳) نخستین محل نمایشی فیلم را که صحاف‌باشی برقرار کرد پشت مغازه‌اش در حیاطی بود که مشتریانش از اعیان (منجمله اتابک و علاءالدوله) بودند... صحاف‌باشی مردی متجدد بود و لباده‌های دراز خاصی می‌پوشید و در آن‌زمان می‌خواست که شرکت تعاونی در ایران ایجاد کند... روحیه مترقی و آزادیخواهی، صحاف‌باشی را وارد جنبش سیاسی آغاز مشروطیت کرد و فعالیت‌های او از صفر ۱۳۲۳/ آوریل ۱۹۰۵ با پیشنهاد پوشیدن لباس عزا و نوشتن عریضه مخفیانه به مظفردالدین‌شاه در ذیقعدة همان سال/ ژانویه ۱۹۰۶ و حبس شدن او (حوالی ربیع‌الثانی ۱۳۲۴/ ژوئن ۱۹۰۶) و کمک او به خانواده آقاسیدجمال هنگام اختفای واعظ (شوال ۱۳۲۳/ دسامبر ۱۹۰۵) در کتاب ناظم‌الاسلام آمده است (تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ۵۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۹۳، ۵۲۲).

صحاف‌باشی پس از رنج‌های معنوی و مادی بسیار و دلسوختگی تمام از وضع سیاسی ایران اقدام به فروش اموال و اجناس خود کرد و وسایل کارخانه ورشوکاری و تماشاخانه و دستگاه سینماتوگراف و فیلمها و غیره را فروخت (متن اعلان فروش در مجله راهنمای کتاب، سال بیستم، شماره ۱۰ - ۸، ۶۹۲). پسرش جهانگیر قهرمانشاهی می‌گوید که از دلایل مخالفت حکومت با او این بود که «حمام بدون خزینه برای ارامنه و کلیمی‌ها در سر چهارراه مهناي فعلی ساخته بود و سینما آورده بود و آزادیخواه بود. پس از اینکه اموالش را مصادره کردند، او را به اصفهان و سپس به جندق و بیابانک تبعید کردند و بالاخره با زن و سه فرزندش به کریلا و هندوستان رفت (ریشه‌یابی یأس، ۱۴ و ۱۵)....» (ص. ۱۷-۱۳).

به گمان نگارنده، چنانکه آقای فرخ غفاری نیز در آغاز یادداشتِ نقل شده یادآور شده‌اند، سه صحاف‌باشی بوده است، یکی همان میرزا محمدتقی اعزام شده به فرنگ، درس خوانده در فرانسه و چوب و فلک شده به حکم اعتضادالسلطنه به شرحی که گذشت. دیگری میرزا ابراهیم صحاف‌باشی نویسندهٔ سفرنامه که فرانسه هیچ نمی‌دانسته و در سخن گفتن به انگلیسی نیز دشواری داشته است، چنانکه خود گوید: «یکشنبه بیستم ذیحجه ۱۳۱۴، برلین) ... عمل ندانستن زبان بسیار کار مشکلی است. برای مسافرت زبان انگلیسی و فرانسوی لازم است. و آلا کار زار است. چون فرانسه نمی‌دانم زیاد تلخ می‌گذرد» (ص. ۳۴)؛ «یکشنبه پنجم محرم ۱۳۱۵، پاریس) ... خیلی سخت می‌گذرد ندانستن زبان فرانسه» (سفرنامه، ص. ۴۶)؛ «جمعه بیست و یکم صفر ۱۳۱۵، امریکا) همین نقشه را هم به من دادند زمانیکه بلیت راه آهن گرفتم لاکن کو سواد که بفهمد اگرچه چهار کلمه انگلیسی هم نمی‌دانستم خیلی سخت بود» (ص. ۷۱)؛ و «جمعه سیزدهم ربیع‌الاول، بر عرشه کشتی در دریای پاسیفیک) ... درست اهل زبان هم نیستم که با این مردم غیررسمی (به انگلیسی) حرف بزنم.» (ص. ۸۴). شرح او از لندن هم نشان می‌دهد که به احوال این شهر آشنائی ندارد: «من هنوز درست بلدیت ندارم، در هر قدمی باید به پرسم» و «در این پنج‌روزه که شب و روز بیرون بودم هنوز جائی را بلد نشدم» (ص. ۳۶).

صحاف‌باشی سوم اسمعیل نام داشته که احتمالاً برادر میرزا ابراهیم نویسنده سفرنامه بوده است اگر وارد کردن فن سینما و دستگاه نشان دادن فیلم و گرامافن ابتکار میرزا ابراهیم بوده، دایر کردن حمام نمره در خیابان لاله‌زار و فروشگاه برای نمایش کالاهای ژاپنی و چینی در آنجا کار اسمعیل صحاف‌باشی بوده است. گواه این امر یادداشتهای سریرالسلطنه کبابی است در سفرنامه او، که دیده نشد که در معرفی صحاف‌باشی تاکنون به آن استناد شده باشد. در این سفرنامه در شرح شنبه پانزدهم جمادی‌الآخر ۱۳۱۴ می‌خوانیم: «امروز به مغازهٔ صحاف‌باشی رفتم و در اواخر خیابان لاله‌زار است. خود صحاف‌باشی ساخته است. جدیدالبنای است. امتعهٔ هندوستان در آن مغازه موجود است فروشنده خود صحاف‌باشی است...»^{۱۱}؛ «جمعه بیست و یکم (جمادی‌الآخر ۱۳۱۴): شب مغازه صحاف‌باشی رفتم»^{۱۲}؛ «سه‌شنبه بیست و پنجم (جمادی‌الآخر ۱۳۱۴): امروز مؤسس ارمنی بابرام سرکار صحاف‌باشی رضایت پیدا کرد که دو دست خانهٔ او شش ماه ماهی پانزده تومان و دوازده ماه ماهی ده تومان اجاره کنیم. ما به مغازهٔ صحاف‌باشی رفته و عمل چنانچه مقتضی مرام بود انجام یافت»^{۱۳}؛ «چهارشنبه سیم (رجب ۱۳۱۴): ... امروز حمام صحاف‌باشی رفتم. نزدیک منزل (کنت دو منت فرت) نظم‌الملک وزیر سابق ادارهٔ نظمیه واقع و به طرز فرنگستان ساخته شده است. در خزینه‌ها مسدود و از دهن شیر آب گرفته می‌شود. بسیار ظریف و نظیف بوده خسرو پاریسی در ماهی شش تومان اجاره کرده است. تازگی دو تومان به او تخفیف داده شده است. مسلمان و غیرمسلمان در او می‌روند. محمد نامی از اهل نور تون تاب حمام و دلاک مسلمانها است. روزی دو هزار مواجب می‌گیرد.

و از آنجا به حمام دیگر رفته تطهیر نمودم»^{۱۴}؛ «پنجشنبه دهم (شعبان ۱۳۱۴): امروز اول بهمن ماه جلالی است. صحاف‌باشی دیدن آمده است»^{۱۵} و، در شرح مرگ پدرش، «یکشنبه هیجدهم جمادی‌الآخر (۱۳۱۵) ... پس از طلوع آفتاب با حضور افتخارالتجار و معین‌التجار و ... حاجی اسمعیل صحاف‌باشی وزارت انطباعات ... جنازه را در تخت مخصوصی گذاشته و به ابن‌بابویه برده و در بقعه مغفرت طراز حاج‌آقا آخوند عارف محلاتی به خاک سپردیم»^{۱۶}

گفتنی است که میرزا ابراهیم صحاف‌باشی تاریخ ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۱۵ را روز عزیمتش از بمبئی ذکر کرده (ص. ۹۳)، و با وصف دوری مسیر و دیدار از چند بندرِ سر راه و اقامت در آنجا و معطلی یک هفته‌ای در قرنطینه کراچی (ص. ۹۹) نمی‌توانسته است خود را در این فاصله بیست و چهار روز، به تهران برساند.

با شرحی که آمد، احتمال قوی این است که اسمعیل و ابراهیم صحاف‌باشی برادر و هر دو فرزند صحاف‌باشی تحصیل‌کرده فرنگ باشند که این لقب را از پدر به ارث برده و به آن شهرت یافته‌اند. این فرض هم هنگامی درست در می‌آید که محمدتقی یا صراف‌باشی نخستین در زمان انتخاب و روانه شدن برای تحصیل به فرنگ (سال ۱۲۷۶ هـ.) از سنین آغاز جوانی گذشته و متأهل بوده و فرزندان داشته است که ۳۸ سالی پس از آن (سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵) که تاریخ سفر میرزا ابراهیم و نوشتن سفرنامه است به میانسالی رسیده و بار آمده و تجربه دیده بوده‌اند. ابراهیم صحاف‌باشی به نوشته خود در این تاریخ بیست سال بوده که سفر تجاری می‌کرده است: «مثل من آدمیکه بیست سال است به دریاها و خشکیها می‌روم و همه نوع مردمان دیده‌ام و همه قسم تجارب حاصل نموده‌ام» (ص. ۴۰)، و در این هنگام دوره جوانی را پشت سر گذاشته بود: «خیال کردم که سر پیزی خاطرخواه پیدا کرده‌ایم» (ص. ۵۱).

میرزا ابراهیم صحاف‌باشی تا سال تحریر سفرنامه‌اش بارها به هند و ژاپن رفته بوده، و سفر اخیر او به دور دنیا که روزنامه آن در دست است شش سالی پیش از سفر مهدیقلی هدایت به همراهی میرزا علی اصغرخان اتابک، امین‌السلطان، انجام گرفته است. هدایت می‌نویسد: «روزی در توکیو اتابک گفت: از ایرانی کسی چنین مسافرتی نکرده است. گفتم چرا. گفت کی؟ گفتم: صحاف‌باشی مکرر به ژاپن آمده است چه از راه سیبر چه از راه هند. حس کردم که خوشش نیامد. حق هم داشت، چه مسافرتها یکسان نیست.»^{۱۷} و «صحاف‌باشی هر نوبت که به ژاپن می‌رفت نمونه‌هایی از کارهای ژاپنی به تهران می‌آورد و در اکثر خانه‌ها چیزی از صنایع ژاپن موجود است.»^{۱۸} صحاف‌باشی خود به سفرهای مکررش اشاره دارد: «دو سال قبل که این بنده از سنگاچی (= شانگهای) عبور نمودم ابدأ استحکاماتی دیده نمی‌شد...» (ص. ۱۲)؛ و «پس از آنکه سه روز در بمبئی ماندیم چیزی ندیده و نشنیده و نفهمیدم: همان جمعیت قدیم و همان اشخاصی که چند سال قبل دیده شده بود بجای خودشان به همان ایاب و ذهاب هستند باقی بودند.» (ص. ۹۸)

چنانکه مهدیقلی هدایت نیز گفته است و بیشتر یاد شد، میرزا ابراهیم بارها به هند و خاور دور و ژاپن رفته و هر بار نمونه‌هایی از ساخته‌های چین و هند و ژاپن با خود آورده که زینت‌بخش خانه‌ی اعیان تهران بوده است. اما این سفر صحاف‌باشی که روزنامه آن را نگاشته برای فروش جواهری بوده که به امانت نزد او سپرده بوده و در برابر سعی خود و رنج سفر با احتساب مسافت اجرت می‌گرفته است. از حال و روزش هم دلخوش نبوده است. در شرح گذران خود در پاریس در روز پنجشنبه نهم محرم ۱۳۱۵ می‌نویسد: «امشب به لندن مراجعت می‌کنم. باز لندن برای من به واسطه زبان دانستن بهتر است. این جا کاری صورت نگرفت عمل مسافرت این سفر همان حکایت است که خر خسته و صاحب خر ناراضی. من باید متصل مخارج کرده و زندگی کنم. جواهرهای امانتی هم به حدی گران است که ابدأ کسی نزدیک نمی‌آید. مردم می‌خندند و نمی‌گویند چند می‌خریم؟» و «پول من بیچاره باید بهای نان و گوشت برود و در حقیقت هر فرسخی که طی می‌کنم یک عباسی اجرت من است که عاید می‌شود.» (ص. ۴۹). او بارها از سختی زندگی و سفر می‌نالید: «باری فرنگستان تعریفی ندارد به جز چراغها و خیابانهای خوب. خانهایش مثل قفس است بیهوا، و خوراکشان بد و گران... من اگر برای تحصیل پول نبود هرگز به فرنگ نمی‌آمدم که گوشت سگ بخورم و دو سه هزار تومان به گدائی خرج نمایم و مثل حمالان شهر هم گذران کنم.» (ص. ۴۸) و «... کسی مثل بنده احمق نیست که از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق برود برای تحصیلی که فقط آموزش در سال بگذرد اگرچه بعضیها می‌گویند خوشباحت...» (ص. ۷۶). از اینجا بر می‌آید که او را بازرگانی عمده یا متمکنی صاحب جواهر، شاید که شاه یا یکی از شاهزادگان قاجار، برای فروش جواهر روانه فرنگ کرده بود؛ و دور نیست که مسیر خاور دور را در راه بازگشت به انتخاب خود در پیش گرفته بوده تا امریکا را هم ببیند و نیز مانند هر بار نمونه‌هایی از ساخته‌های ژاپن با خود بیاورد، چون جز درین دو جا در نقطه دیگر هیچ یا دو سه روزی بیشتر نمانده است.

میرزا ابراهیم فرنگ را دوست ندارد، جز خیابانها و مناظرش، هر چند که کار و فعالیت اصلیش در آنجاست. در یادداشت یکشنبه بیست و هفتم ذی‌الحجه ۱۳۱۴ در لندن می‌نویسد: «روزها دنبال کار می‌روم و شبها به نقاط مخصوص که تماشا هست می‌روم.» (ص. ۴۰). در لندن به دیدن ناصرالملک هم رفته است (ص. ۴۲)، و شاید که در فعالیت بازرگانی خود از روابط و یاری ایرانیان متشخص مقیم و سفارتخانه‌های ایران در اروپا هم سود می‌جسته است. در شرح برخورد شبانه‌اش با یک مرد انگلیسی در لندن می‌افزاید که «باری، بعدها کارد اسمش را به سفارت دادم تحقیق نمایند که کیست. معلوم شد که شریک یکی از کمپانیهای متمول است.»

مسافر ما در ژاپن از فروش جواهر یاد نمی‌کند، اما پیداست که اینجا هم داد و ستدی داشته و آشنایانی در دنیای کسب و پیشه ژاپن که به عادت بازمانده سوداگران و بنگاههای تجاری ژاپن، مشتریان خارجی را پذیرائی و نمک‌گیر می‌کرده‌اند؛ می‌نویسد: «به توسط یکی از دوستان ژاپنی که دعوت کرده بود رفتم به یک خانه‌ای که می‌خواست وضع حرکات و رفتار مردمان ژاپون را نشان بدهد»، و پس از آوردن شرحی از بزم و پذیرائی در اینجا، می‌افزاید: «گویا همان مجلس قریب ده تومان برای مهماندار تمام شد...» (ص. ۸۸ - ۸۷).

در راه ژاپن

صحاف‌باشی از همان آغاز که در شرق اقیانوس آرام به عزم ژاپن در کشتی نشسته، مسحور عظمت آن شده و خیال خود را پرواز داده است. در روزنامه سه‌شنبه سوم ربیع‌الاولی ۱۳۱۵ (۲ اوت ۱۸۹۷) می‌نویسد: «دیشب یکساعت از شب گذشته وارد به کشتی شدیم. این کشتی از کشتیهای معروف و عالی است. نامش ملکه هندوستانست. برادر پادشاه ژاپون که جهت مبارکباد ملکه انگلیس رفته بود با این کشتی مراجعت به ژاپون می‌کند. مسافت از ویکتوریا که سوار شدیم الی یوکوهاما معادل یکهزار و چهارصد و پنجاه فرسخ است. می‌گویند چهارده روز طول دارد تا برسیم یوکوهاما و ابدأ خاک دیده نمی‌شود...» (ص. ۸۱) چند سطری دیگر باز به وصف کشتی می‌رسد: «سعدی می‌گوید بنام بدستی که انگور چید و حال آنکه هر حمالی انگور می‌تواند بچیند پس باید گفت بنام بدستی که کشتی بساخت.^{۱۹} چنین چیزی که به اندازه قصبه‌ایست و با این راحتی مردم را از یک دنیا به دنیای دیگر می‌رساند بدون هیچ زحمتی و معطلی بدین قلیل مدت.» (ص. ۸۳ - ۸۲). میرزا ابراهیم باز به انتقاد از خودی می‌رسد: «هیچ کتابی و یا تاریخی نداریم که بیاموزد یا عقل بیفزاید بجز زدن و کشتن و خوردن و... همه نوع دکانی در این کشتی از قبیل رخت‌شوئی، آهنگری، پینه‌دوزی، گله‌گوسفند و گاو و انبار آذوقه و غیره موجود است، و شبانه‌روزی یکصد و بیست فرسخ تقریباً مسافت طی می‌کند می‌گویند بیشتر هم می‌تواند طی بکند و براند اگر بخواهد. پس دیدن و فهمیدن و شناختن این نوع چیزها لذتش از می و معشوق بیشتر است... فقط افتخار در عملی است که فائده عموم در آن باشد» (ص. ۸۳). او در این کشتی کمتر دلخوشی دارد: قبل ازینکه با این همه مردم محسور شوم گمان می‌کردیم شاید تا یک درجه هم ماها داخل انسان خواهیم بود. در این سفر به کلی مایوس شدم. فهمیدم فقط برای مردن خوب هستیم و بس. از دو شب قبل با یکی از معلمین (= افسران کشتی) دوستی و جوشش نمودم. بر حسب خواهش من مرا برد در محلی که چرخ و آتشخانه کشتی بود تماشا، و سه دیگ بخار داشت که هر یک دوازده کوره داشت. می‌گفت وزن هر یک با آتش‌خانه‌اش مقدار نود تن است... متجاوز از روزی یکصد تن ذغال می‌سوزانند. دو دستگاه بود برای دو چرخ...» (ص. ۸۴) ۲۰

تمرین آتش‌نشانی در کشتی هم صحاف‌باشیِ خالی از ذهن را به حیرت انداخته، و با دیدن آن نتیجه گرفته است که «این کار برای این است که (کارگران کشتی) از کار عاری نشوند» (ص ۸۲).^{۲۱}

مبادله پیام کشتی با چراغ دریائی ساحل و کارآئی وسایل مخابرات هم نمودار پیشرفت و تجدد ژاپن در ورود به این سرزمین است: «دوشنبه شانزدهم (ربیع‌الاول ۱۳۱۵) دیشب سه از شب گذشته اول چراغ دریا پیدا شد که قریب پنجاه فرسخ تا یوکوهاما باقی است. یک خمپاره از کشتی به هوا رفت و ترکید، مهتابهای الوان خارج شد، دو مهتاب یکی قرمز و یکی سفید در کشتی مقابل چراغ دریا آتش زدند. بعد از تحقیق معلوم شد این علامت برای آنستکه مستحفظین چراغ فوراً تلگراف کنند به لندن که فلان کشتی سلامت رسید و از لندن بتمام دنیا به فاصله شش ساعت در روزنامه‌ها چاپ شده... اشخاصیکه مسافر در این کشتی دارند یا شرکاء کشتی و یا مردمانی که بار تجارتی حمل نموده‌اند و غیره و غیره تماماً مخبر شده آسوده‌خاطر می‌شوند.» (ص. ۸۵).

اطلاع از خط زمان که در میانه اقیانوس آرام واقع است آموزش و تجربه دیگر صحاف‌باشی در این راه است: «جمعه سیزدهم (ربیع‌الاول ۱۳۱۵): امروز در سر میز غذا می‌خوردیم. شنیدم انگلیسیها می‌گویند امروز شنبه است صبح دوشنبه به یوکوهاما می‌رسیم. گفتم امروز جمعه است. گفتند چون دوشنبه نداشتیم در این هفته لهذا امروز شنبه است. چون من بی اطلاع بودم تعجب کردم. بعد معلوم شد در این دریا اگر به طرف مشرق می‌روند یک روز از میانه می‌رود و اگر به طرف مغرب می‌روند یک روز اضافه می‌شود. باصطلاح تفاوت دنیای جدید با دنیای عتیق یک شبانه‌روز راه است. مثلاً امروز در تمام دنیا شنبه است لیکن در امریکا جمعه است...» (ص. ۸۳).

دیدنیهای ژاپن

صحاف‌باشی نام جاهانی را که در ژاپن دیده است به تفصیل نمی‌گوید و فقط از یوکوهاما (که بندر ورود و خروج و منزلگاه اصلی او بوده) (ص. ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹ و ۹۱) و «کوبی (= کوبه) که یکی از شهرهای ژاپونست (و در آنجا) اکسپوزیسیونی ساخته‌اند که اقسام ماهیها را نشان می‌دهد» (ص. ۸۹) یاد کرده است.

اقامت او در ژاپن میان ۱۵ اوت و ۲ اکتبر بوده، که چند هفته اخیر آن به فصل باران و توفان ژاپن برخورده است. موسم توفانی ژاپن هفته‌های پایان تابستان و آغاز پاییز است که بیشتر به ماه سپتامبر می‌افتد، و هر ساله در این چند هفته حدود ۲۴ توفان بر جزایر ژاپن می‌گذرد. مسافر ما هم ازین توفانها تجربه کرده است: «سه چهار روز بود بارندگی بود و شب آخر باران شدید، و باد تندى الی صبح وزیدن گرفت به نوعی که در یوکوهاما بیشتر از مردم شب را نتوانستند بخوابند.

تمام خانه‌ها از شدت باد به حرکت آمده بود. عموم مردم در طبقات تحتانی شب را به سر برده صد درجه از زلزله شدیدتر بود. خرابی بسیاری به عمارات و خط‌آهن و تلگراف و غیره وارد آورده بود. خانه‌ای را که بنده منزل داشتم خیلی محکم بود معهدا مثل گهواره متحرک بود.» (ص ۸۸)

ژاپونیان؛ منش و رفتار آنها

این سفر صحاف‌باشی به خاور دور دو سالی است پس از تصرف بیشتر خاک کره بوسیله لشکریان ژاپنی و جنگ چین و ژاپن. این جنگ به تسلیم چین به خواستهای ژاپن و امضای پیمان «شیمونوسه کی (Shimonoseki)» انجامید که برای چین بسیار سخت بود، زیرا که این پیمان با شناختن استقلال کره به دعاوی قیمومت چین بر کره پایان داد، جزیره فرمز (تایوان) و شبه جزیره لیائوتونگ (Aotung) و بندر پورت آرتور (Port Arthur) را به ژاپن واگذار کرد، و چهار شهر دیگر چین را نیز به روی بازرگانی خارجی گشود، و قرار شد که چین غرامت سنگینی به مبلغ ۳۰۰ میلیون ین به ژاپن بپردازد. ثمره این پیروزیها برای ژاپنیان بسیار شیرین بود؛ اما یک هفته پس از امضای این پیمان، روسیه و فرانسه و آلمان دولت ژاپن را در فشار نهادند که بیشتر یافته‌هایش از پیروزی را از دست بگذارد، و ژاپن راهی جز تمکین ندید.^{۲۲}

۱۰۴

عملیات نظامی و پیروزی ژاپن و امتیازهایی که این دولت از چین شکست خورده گرفت، سوای به هراس انداختن قدرتهای اروپائی، دلسوزی مردم جهان را نسبت به چینیان برانگیخت و ژاپن را بیدادگر و زورگو جلوه داد. سخن صحاف‌باشی هم نمونه‌ای از احساسات مردم زمانه اوست «بنده حالت چینی‌ها را درست مشاهده کردم. خیلی مظلوم شناختم و رقت دست داد. بخصوص از شنیدن احوالات حکومتی خود چینها و ظلم لشکر ژاپنی پس از تسخیر جزیره فورموزا: لعنت الله علی القوم الظالمین» (ص. ۹۳). با اینهمه، او در جای دیگر ایراد را متوجه بیداد امرای چین می‌داند که نسخه بدل امیران و حاکمان دوره قاجارند: «اهالی چین مردمان خیلی مظلوم و کاسب و قانعی هستند، ابدأ شرارت و رشادت ندارند و جسارت درین طایفه دیده نمی‌شود. اینها هیچ نیست بجز ظلم و تعدی امرا و وزراء که اسباب توسری خوردن طایفه می‌شوند. حالت رشوه و تعارف و حق و ناحق و تهمت و خصومت و خواهش دل در امور رؤسای چینی موجود است، از حیث ندادن مواجب و نرسانیدن حقوق عساکر و خوردن حقوق مردم و برات‌نویسی و کسر نمودن و دیر دادن و حاشا کردن در این رؤسا تمام موجود است و اسباب تنزل این طایفه کثیر ایشان شده‌اند. استنطاق و تحقیق و مروت منسوخست. اگرچه تعدی ژاپونیها در فارموزا به چینها به نوعی شنیده شد که از هیچ سباعتی در این عصر بظهور نمی‌رسد لکن اینحرکات از سرباز و سلطان و یاور بوده است چنانچه عدالتخانه ژاپونی صحه به

این همه ظلم نمی‌گذارد و بیخبراند ازین حرکات وحشیانه. ولی در چین امور نوکریاب از تعدی و رشوه و گردن‌کلفتی می‌گذرد» (ص. ۹۳ - ۹۲). بدینسان او نظام حکومت و بزرگان ژاپن را، دست‌کم در مقایسه با دستگاه حکومت و بالادستان در چین، ناسالم و بیراه نمی‌شناسد، و کجرویها و نامردمیها را از پایین‌دستان ژاپن می‌داند. مردم کاسبکار ژاپن را هم به همین چوب رانده است: «(با همه رواج فساد اخلاق در چین) فطرتاً با این حال درست اعمالند... معاملات تجارتي چین تماماً در قول و کلمه است. آنچه بگویند به‌عینه همان می‌کنند، مثلاً می‌فروشند فلان مقدار نمونه را معادل صد هزار تومان به شهر دیگر حمل می‌کند بدون هیچگونه کم و زیاد و ابداً تقلب ندارند و خیلی زودباورند. به‌عکس ژاپونیا که متقلب و بدمعاملند» (ص. ۹۸ - ۹۷). این قضاوت او باید برآمده از تجربه شخصی و رفتاری باشد که از طرفهای داد و ستد خود در ژاپن دیده است.

عقیده صحاف‌باشی به منازعه‌جویی ژاپنی‌ها میان خود هم نتیجه عمومیت بخشیدن به مورد اتفاقی، و خاص خود اوست: «تقریباً تمام خاک دنیا را که گردش کردم در هیچ شهری نشنیدم که از دماغ احدی خون بیاید. این‌جا شنیدم دو نفر را به درجه‌ای زخمی کرده‌اند که یکی از آنها مشرف بمرگست و دیگری جان می‌سپرد که بی‌اندازه با کارد ضربت زده‌اند. اگرچه مردم شرقی که به این اندازه و درجه رسیده‌اند خیلی اسباب تشکر است و حال آنکه باید ساعتی هزاران آدم کشته شود» (ص. ۸۷).

هوت کشیدن آتش و شوربا و بلند صحبت کردن ژاپنی‌ها را هم خلاف آداب مجلس می‌داند: «پنجم شهر جمادی‌الاول (۱۳۱۵): با کشتی فرانسه معروف بسیدنی به طرف هنگ‌کانگ (= هنگ‌کنگ) عازم شدم از راه یوکوهاما ... هنوز ژاپونیا به منزله انسانیت نرسیده‌اند؛ چند نفر ژاپونی در این کشتی هستند در سر میز وقت غذا خوردن صدا بیرون می‌آورند از قبیل هوت کشیدن و ملج‌ملج نمودن و غیره اسباب تعجب فرنگیهاست خیلی بلند حرف می‌زنند و می‌خندند...» (ص. ۹۲ - ۹۱).

اما تندترین نکوهش او از ژاپنیان از سر و تن برهنه نمودن زنان است، که پیداست دیدن چنین صحنه‌ای به رگ غیرت میرزا ابراهیم سخت برخورد کرده و شرح خود را از احوال ژاپن چنین آغاز کرده است: «ژاپونیا به کلی عصمت و عفت ندارند. منجمله زنی را دیدم که لخت از آب بیرون آمده در حضور جمعی مردان آمده لباسش را پوشید. همچنین زنی را دیدم در دکان دلاکی نشسته بود و مرد دلاک آرایشش می‌نمود. شرم و حیا ابدانمی‌دانند چیست. سابقاً خیلی خیلی اسباب هرزگی فروش میرفت. این اوقات از طرف پلیس منع است، چنانچه جماعت زنها تا این اواخر لخت میرقصیدند حالا قدغن نموده‌اند، لکن می‌گویند این رسومات در شهرهای غیرمأمور هنوز متداولست» (ص. ۸۶ - ۸۵). باز می‌گوید: «حجاب ابدان در میان نیست. مرد و زن غالباً در یک فضا لخت شده بدن می‌شویند. می‌گویند در شهرهای بزرگ اینک از طرف پلیس

این فقره منعست لیکن خودم دیدم زنها لخت در حمام با مردی نشسته بودند، سؤال کردم گفتند اینها در جوار یکدیگر میمانند مثلاً پدر با دختر و داماد و برادر و قوم و خویشان زن و مرد همگی لخت شده بدون پرده و حجاب داخل حمام میشوند. زن جوانی را دیدم در معبر سر چاهی نشسته بدن می‌شست. هنوز چندان قباحت را ملتفت نشده‌اند اگرچه لباسشان طوریست که دو پستانشان پیدااست. عموماً بدون استثناء سربرهنه هستند لکن مردان چشم نمی‌پرانند و ابداً اعتنائی ندارند. در این زمان حمام زن و مرد فقط در یوکوهما و کوبی (= کوبه) جدا کرده‌اند عبارت از یک محوطه‌ایست که میانش پنجره مشبک است، مردها یک طرف زنها طرف دیگر این پنجره بدن می‌شویند هم یکدیگر را می‌بینند و هم حرف می‌توانند بزنند نهایت دست‌هایشان به یکدیگر نمی‌رسد.» (ص. ۹۱)

در این سرزمین که «حجاب ابداً در میان نیست» باز خوب است که «مردان چشم نمی‌پرانند و ابداً اعتنائی ندارند.»

تلاش در کار و درس

«بچه‌ها از چهار پنج سالگی مشغول کار و درس هستند الی پیرمردان شصت‌ساله، چه زن و چه مرد. با وجودیکه خوراکشان خیلی سهل و ارزانست... بیکار نمی‌نشینند» و «مردان و زنانی که بیکاره و آبرومندند شب در کوچه‌ها گردش می‌کنند؛ زنها چیزی می‌خوانند و مردها نی‌لبک می‌زنند. هر کس یک قران دو قران اعانت می‌کند. گدا خیلی کم دیده شد. بندرت و مخفی سؤال می‌کنند.» (ص. ۸۷) نیز می‌گوید که «این مردم با کمال صرفه زندگی می‌کنند.» (ص. ۹۱) صحاف‌باشی در شرح خود از شهر کوبه که نمایشگاهی از آبیان در آنجا ساخته‌اند و «این حیوانات به همان حالتی که در ته دریا زندگی داشتند در اینجا نیز زندگی می‌کنند، می‌افزاید که «تمام این مخارج و اسبابها از برای دیدن مردم و ازدیاد هوش است.» (ص. ۹۰ - ۸۹)

خانه، خوراک، پوشاک و آداب

این ژاپنی‌های «عموماً گوشت‌آلود و کوتاه‌قد و کج‌چشم و سفیدپوست و دست کوچک و سخت‌پستان و بیمو» (ص. ۸۶) عماراتشان را «بملاحظه زلزله نوعی می‌سازند که کمتر خرابی برسد یعنی تیرریزی ندارد. مرتب عمارات چوبهای کلفت است که به زمین نصب کرده‌اند تا یک اندازه از جنبش بیخطر می‌ماند.» (ص. ۸۹ - ۸۸).

«بتوسط یکی از دوستان ژاپونی که دعوت کرده بود رفتم بیک خانه‌ای که میخواست وضع حرکات و رفتار مردمان ژاپون را نشان بدهد. اولاً اطاق زمینش مفروش بود از حصیر بسیار نازک که زیر آن گویا علف یا پنبه گذاشته‌اند که خیلی نرمست. بعد چند نفری که می‌آیند تشک کوچکی که نیم‌دزغ مربعست [می‌اندازند] و روی آن می‌نشینند.» (ص. ۸۷) «حصیر بسیار نازک»

که صحاف‌باشی گفته کف‌پوش معمول اتاق ژاپنی است که از ساقه برنج می‌بافند و دو روی چارچوبی که حدود ۲۵ میلیمتر قطر دارد نصب می‌کنند و میان این دو لایه را هم از حصیر پر می‌کنند. درازای این تخته کف‌پوش، یا «تاتامی»، دو برابر پهنای آنست، و به اندازه‌های گوناگون که اندازه بزرگ آن ۹۰ × ۱۸۰ سانتیمتر است. وسعت اتاق ژاپنی را هم با شماره این کف‌پوشها اندازه می‌گیرند، و معمول‌ترین اندازه اتاقها ۴/۵ و ۶، و گاه نیز ۸ تاتامی است. برای نشستن در زمستان، و برای مهمان در همه‌وقت، تشکچه‌ای روی این کف‌پوش حصیری می‌اندازند. این تشکچه زابوتون (با ضم واو نخست) خوانده می‌شود.^{۲۷}

درباره غذای ژاپنی می‌گویند که «عموماً خوراکشان برنج پخته و ماهی نمک‌سوز (سودا) و سبزی‌آلات [است] که بذریعه دو چوب نازک می‌خورند؛ مثل انبر گرفته بدھانشان می‌برند» (ص. ۸۶) و در جای دیگر هم غذائی را که در خانه بزم، که به آنجا مهمان شده بود، پیش آورده‌اند، وصف می‌کنند: «سینی‌ها آوردند که در آن ماهی خام بود: دو سه رقم و آبگوشت بدون رمقی که دو تکه قارچ داشت. نعلبکیها کاسه‌ها روی زمین نزد هر یک ما گذاشتند همگی یک نوع و یک اندازه؛ هر یک سینی و خوراکی که داشت مثل مال دیگران بود. دو چوب مثل دسته قاشق قزویی هم پای سینی بود که با آن دو چوب خوراک را گرفته بدھان می‌گذاشتند.» (ص. ۸۷) شرح او از شراب نوشیدن نیز وصف آداب میگساری در مجلس است: «شراب ژاپونی که از برنج می‌گیرند در کوزه چینی گرم نموده می‌آورند و بهر یک می‌آشامند زردرنگ و کمی لب‌شیرین و بدمزه است. دو کاسه بزرگ آب گذاشته‌اند که هر یک که مشروب می‌خورند گیلان را در آن آب غلطانده مجدداً می‌آشامند.» (ص. ۸۸)^{۲۸}

درباره وسیله رفت و آمد ژاپنی‌ها می‌نویسد: «اکثر سواری ایشان روی کالسکه دوچرخه است که آدمها به تندی اسب می‌گذرند.» این وسیله، که کالسکه‌ای است با دو چرخ که جای نشستن برای یک نفر دارد و کسی آنرا می‌کشد، «جین ریکشا» نامیده می‌شود، و تا رواج خودروهای جدید وسیله رفت و آمد راحت‌طلبان در شهرها بود.^{۲۹}

شرح صحاف‌باشی از کیمونو زنان ژاپنی هم خواندنی است: «زنهای ژاپونی بقدر قنداق بچه پارچه و پنبه بکمرشان بسته‌اند که اسباب زینت آنهاست و شبیه است به دو آجر نظامی که روی یکدیگر بگذارند.» (ص. ۸۶)^{۳۰} زنها با این لباس «از بچگی به کفش چوبی عادت کرده‌اند که بتوانند تند بروند،» و مردان «لباسشان شبیه است بعباهای ایرانی و زیرجامه‌های گشاد، و اغلب کم‌ریشند و سبیل را می‌تراشند. عموماً سیاه هستند.» (همانجا)^{۳۱}

ژاپنی‌ها «اکثر عادتشان مثل ایرانی است از قبیل دوزانو نشستن روی زمین و بیرون آوردن

کفش از پا و داخل شدن.» (همانجا)

صحاف‌باشی موسیقی ژاپنی را خوش و گوش‌نواز نیافته و نغمه‌سازهای ژاپنی برایش گيرائی نداشته است. می‌نویسد: «ساز ایشان شبیه است به تار ایران لیکن بد می‌زنند: مثل آنست که شخص سه روز مشق تار کرده است؛ خیلی آهسته ناخن می‌زنند و انگشت می‌گذارند.» (ص ۸۷) سازی که او وصف می‌کند باید «بیوا» باشد که سازی زهی است دارای هشت تار با پائین سطحه گلابی‌شکل، و گویا همان عود است که از ایران ساسانی از راه ابریشم به ژاپن رفته است.^{۳۲} در دنبال وصف مجلس بزمی که دوست ژاپنی او را برده بود می‌گوید: «سه نفر زن جوان آمده دم درب اطاق دوزانو به زمین گذاشته تعظیمی کرده داخل شدند چندین مرتبه تعظیم نمودند و آمده نشستند لکن برای آنها تشک نبود روی حصیر نشستند و مشغول تار شدند. تار ژاپنی کاسه‌اش مربعست و پرده‌بندی هم ندارد و استخوانی بدست گرفته شبیه پارو می‌زنند،^{۳۳} مثل آنستکه شخص ناشی در ایران تار بزند، و آوازشان خوب نیست و دلربائی ندارد. قدری زدند و خواندند، چون از همه بیشتر من نفرت داشتم محرک دیگران شدم. مصمم رفتن شدیم. شخص انگلیسی همراه بود خیلی خوشش آمده بود از رنگ ژاپنی که پست‌ترین رنگ ایران محسوب نمیشود اینقدر تعظیم و تکریم زمان بیرون آمدن گرچه شخص نفرت می‌کرد. گویا همان مجلس قریب ده تومان برای مهماندار تمام شد و بقدر دو پول بسمع بنده قیمت نداشت.» (ص. ۸۸)^{۳۴}

مذهب و خرافات

صحاف‌باشی هم دریافته است که «ژاپونیا چندان عقیده مذهبی ندارند. یک روز رفتم بتماشای مجسمه‌های بتی که متعدد هستند؛ از آهن ساخته‌اند که یک آدم از سوراخ بینی آنها می‌تواند عبور نماید. بقدر کوهی آهن را بهم وصل کرده‌اند و شکل صنمی ساخته‌اند که آنجا ستایش‌گاه است و این از شش صد سال قبل ساخته شده است.^{۳۵} این اوقات محل تماشای خارجه است. خود ژاپونیا محض عبادت نمی‌روند و چندان معتقد نیستند.» (ص. ۸۶)

میرزا ابراهیم برپا داشتن محراب و معبد شیتوتوئی (آئین باستانی ژاپن) و بودائی را در خانه، که بیشتر نشانه احترام به نیاکان و درگذشتگان خانواده است، خرافه‌پرستی انگاشته است: «در میان مردم ژاپون موهومات بسیار است، اگرچه بعضی دین عیسوی و برخی طبیعی گشته‌اند لکن عموماً بیک عقیده هستند اولاً در هر خانه و دکان یکدستگاه معبد ساخته‌اند که صبح و عصر جلو آن معبد سر و پا نشسته نگاه می‌کنند و دست بر هم می‌زنند و آن معبد شبیه است به دولابچه، قنادیل در آن آویزان کرده‌اند و شبها چراغ روشن می‌کنند و خوراکی جلو آن می‌گذارند برای هر حیوانی و جان‌داری که آمده بخورد. بهم‌چنین در اکثر خانه‌ها که تقدس دارند روزی سه نوبت یعنی صبح و ظهر و عصر مشغول ذکر می‌شوند و آن ذکر عبارتست از ورود یکنفر ملا یا آخوند یا پیشوا در آن خانه. هر یک از زن و مرد دو چوب یکچارک قد بدست گرفته به یکدیگر

میزنند بسرعت تمام، و ملا چیزی می خواند و دوره می چرخد الی یک یا دو ساعت. عابرین کوچه از زن و مرد که این صدا بشنوند و بخوانند داخل خانه شده و بطریق آنها مشغول می شوند و هر یک چیزی بطور نذر به ملا می دهند و ملا آب دعا بمریضها می خوراند که شفا بیابند اگرچه در این زمان پلیس منع می کند لکن محرمانه مردمان مریض عوض رفتن نزد طبیب بایشان رجوع کرده دعا گرفته می خورند. اکثر این مردم با کمال صرفه زندگی می کنند و پس از جمع آوری وجه نقدی بدین راهها بمصرف می رسانند.» (ص. ۹۰) برپا داشتن محراب شینتوئی و بودائی در خانه های ژاپن، و هر روز چند بار نیایش کوتاه در برابر آن، رسمی است عام، اما گرد هم آمدن و با صدای بلند ذکر و مناجات گفتن فقط نزد چند فرقه بودائی مانند نیچی رن (Nichiren) و راهبان دوکیو (Dōkyō) معمول است، و چنین هم نیست که هر عابر و بیگانه ای که بخواد وارد مجلس شود. خرافات هست، چنانکه هنوز هم ژاپنی ها نزد کف بین و فالگیر و دعانویس می روند، هر چند که بیشتر به تفتن.^{۳۶}



یادداشت‌ها

- ۱- مهدیقلی هدایت، مخبرالسلطنه؛ سفرنامه تشریف به مکه معظمه از راه چین، ژاپن و امریکا، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۲۴.
- ۲- مهدی بامداد؛ شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، ج ۲، تهران، ۱۳۶۴ (چاپ سوم)، ص ۴۴۵ - ۴۴۲.
- ۳- حسین محبوبی اردکانی؛ تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۲ - ۳۲۱، به نقل از مقالات آقای محیط طباطبائی درباره اعزام محصل به اروپا در روزنامه شفق سرخ، شماره ۲۳۹۲ - ۱۵ تیر ۱۳۱۲ به بعد.
- ۴- همانجا، مهدیقلی هدایت هم در خاطرات و خطرات (تهران، ۱۳۲۹، ص ۶۳) می نویسد: «در سنه ۱۲۷۵ چهل و دو نفر از جوانان به پاریس برای تحصیل اعزام شدند که در علوم و صنایع تحصیل کنند به سرپرستی عبدالرسول خان».
- ۵- حسین محبوبی اردکانی، همانجا، ج ۱، ص ۲۲.
- ۶- سفارت امیرنظام، ص ۱۰؛ به نقل از: عبدالحسین نوائی؛ ایران و جهان (ج ۲) از قاجاریه تا پایان عهد ناصری، تهران، ۱۳۶۹، ص ۵۷۰.
- ۷- مجله یادگار، س ۳، ش ۸، ص ۴؛ به نقل از حسین محبوبی اردکانی، همانجا، ص ۳۳ - ۳۳۲.
- ۸- مهدیقلی هدایت؛ خاطرات و خطرات، ص ۵۴.
- ۹- عبدالحسین نوائی، همانجا، ص ۵۷۶.

۱۰- همانجا، زیرنویس ۳.

۱۱- محمدعلی خان سریرالسلطنه مینابی بندرعباسی؛ سفرنامه سریرالسلطنه، به کوشش احمد اقتداری، تهران، ۱۳۶۲، ص. ۱۳۶.

۱۲- همانجا، ص. ۱۴۱ - ۱۴۰.

۱۳- همانجا، ص. ۱۴۲.

۱۴- همانجا، ص. ۱۴۵.

۱۵- همانجا، ص. ۱۵۴.

۱۶- همانجا، ص. ۲۸۲.

۱۷- مهدیقلی هدایت، سفرنامه...، ص. ۱۱۴.

۱۸- همانجا، ص. ۱۲۵.

۱۹- او جای دیگر هم در دنباله این سفر عقده دل‌تنگی را بر سر سعدی خالی کرده است: «از مسافرت هیچ دریائی بقدر این دریا دل‌تنگی ندیده بودم. مسافت بسیار و خشکی هم ابدأ بنظر نمی‌آید. مسافر هم در کشتی خیلی کم است. بر روی هم بیست سی نفر نیستند. مونس کتاب سعدیست که تمامش در عشق و مودت و میل خودش می‌گوید با یارانش نتیجه به دست نمی‌آید از خواندنش.» (ص. ۸۴)

۲۰- وصف صحاف‌باشی از عظمت کشتی انگلیسی را می‌توان با شرحی که مهدیقلی هدایت از کشتی «کره‌آ» (Korea) در سفر خود و همراهانش از ژاپن به امریکا آورده است (سفرنامه...، ص. ۴۱ - ۱۴۰) مقایسه کرد.

۲۱- مهدیقلی هدایت هم از چنین تجربه‌ای در آغاز سفر دریائی از ژاپن یاد کرده است (همانجا).

۲۲- برای شرح تاریخی آن نگاه کنید به: هاشم رجب‌زاده، تاریخ ژاپن از آغاز تا معاصر، تهران، ۱۳۶۵، ص. ۲۳ - ۳۱۷ و بعد از آن.

۲۳- با اینهمه، صحاف‌باشی چنین یافته که شکست از ژاپن امرای چینی را تا اندازه‌ای به خود آورده است: «دو سال قبل که این‌بنده از سنگائی عبور نمودم ابدأ استحکاماتی دیده نمی‌شد. این سفر قلعه بسیار محکمی در کنار رودخانه ساخته‌اند. معلوم می‌شود پس از جنگ با ژاپونها اهالی و سرکردگان چینی به غیرت آمده در ترقی و حفاظات خودشان سعی می‌کنند.» (ص. ۹۲)

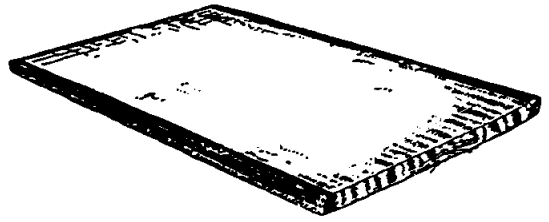
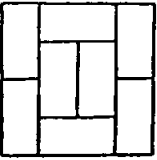
۲۴- مهدیقلی هدایت هم می‌نویسد: «چینی را در قول و فعل متقن‌تر تشخیص داده‌اند. (منتها) چینی‌ها را قناعت، اعتماد به نفس و اجتناب از آمیزش در غیر حوزه خود بفکر خود محصور داشت. ژاپنی زودتر از خواب بیدار شد و خود را برای معارضه ساخت...» (سفرنامه...، ص. ۱۳۷)

۲۵- این مطلب را مهدیقلی هدایت چنین آورده است: «در ژاپن جماعتی به نام گیشا (مطربه) آزادند و حوزه گرم‌کن در مجالس نشاط، هم فالند هم تماشا.» (سفرنامه...، ص. ۱۲۹)

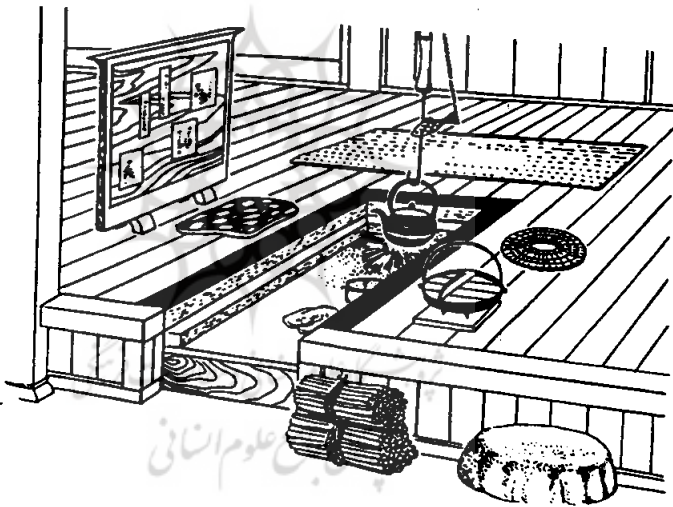
۲۶- به گفته مهدیقلی هدایت: «ژاپنی رنگش خفه است چشمش قدری موزب موش سیاه ریشش کوسج صندوق سینه‌اش برآمده بالاتنه بلند دست کوتاه دماغ (بینی) پهن جش‌اش حقیر است... چون راست و کج اعتباری است، اگر ژاپنی چشم غیرژاپنی را کج بداند حق دارد.»

«ما در اول ورود به چین و ژاپن مردم بچشممان غریب می‌آمدند پس از چند روزی عادت حتی بسیار را خوش‌سیما و شکیل می‌دیدیم.» (سفرنامه...، ص. ۱۳۶)

۲۷- قواره یک «تاتامی» (کف‌پوش حصیری اتاق ژاپنی) و گونه‌ای از طرز نصب یا ترتیب قرار دادن شش و هشت تاتامی کف اتاق در زیر نشان داده شده است.



نقاشی زیر نمای یک اتاق قدیمی ژاپنی است. چال آتشدان در میان اتاق است و کتری آب بالای آتش آویخته. کنار آتشدان، دوشکچه چهارگوش سمت چپ جای مهمان است و تخته نقش‌دار سوار بر پایه در پشت آن برای محفوظ ماندن پشت او از جریان هوا. مرد میزبان روی دوشکچه مستطیل میان اتاق می‌نشیند و همسر او (که کار پذیرائی با اوست) بر زیرانداز دایره‌ای شکل سمت راست. تخته سنگ گرد در جلو جای بیرون آوردن کفش یا دمپائی پیش از قدم گذاشتن بر سطح بالا و کف اتاق است.



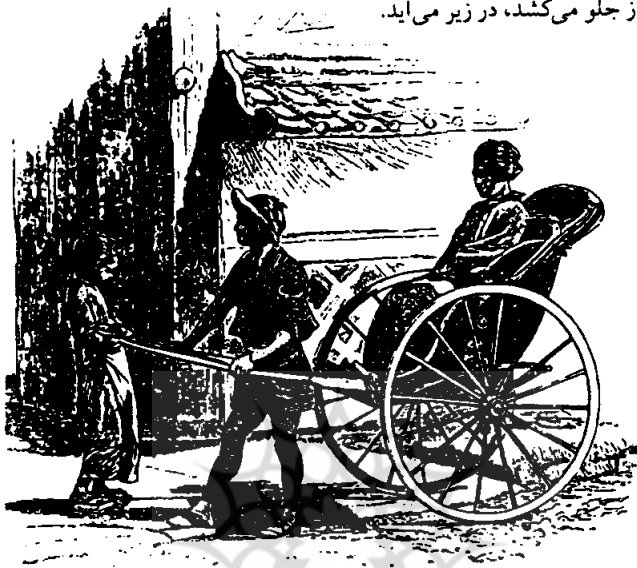
۲۸- مقایسه این بهره از نوشته صحاف‌باشی با یادداشتهای مهدیقلی هدایت از بزم ژاپنی، که هر دو وصف خوراک و آشامیدنی است، اختلاف دید این دو را، که تفاوت نظر عامی و عارف است، نشان می‌دهد. هدایت می‌نویسد: «... به اوینوپارک رفتیم و در مهمانخانه جنب هضبه بودا ناهار صرف شد... وارد یکی از سالنها شدیم. دیوار گل‌اندود است و فرش حصیر در کمال سادگی... ما پنج نفریم... بعادت مألوف پنج دوشکچه روی زمین گذاردند، جلو هر کدام میزچه نهادند نشستیم پنج نفر از خدمتگاران مراقب خدمتند... یک نفر مراقب خدمت هر سفره بود. ظرفی آوردند «لب تخت» روی هر میز گذاردند کوزه ساکه، کاسه آب و جامی در کنار هر میز. خدمتگار دوزانو در مقابل نشست.»

«در غذاها دقت کردیم نیم ظرف خوراکی بود نیم دیگر پارکی. آنچه خوراکی بود مقداری گوشت

جوجه قدری برنج آب پز کم چربی، قطعه مغز بامبو (نی). اما آن قسمت که خوراکی نبود از شاخه‌های خرد و سبزه‌های لطیف بنسبت قسمی ترتیب داده بودند که قطعه باغی می‌نمود...»

«خدمتگاران جامی ساکه به میهمانان تقدیم داشتند. بر حسب معمول می‌بایست آن جام را نوش جان کرد در کاسه آب زد از ساکه پر نمود و تقدیم خدمتگار کرد. برغبت این خدمت را انجام دادیم.» (سفرنامه...، ص. ۱۰۸-۱۰۹)

۲۹- تصویری از «جین ریکشا»، کالسکه یک‌نفره و وسیله رفت و آمد در ژاپن یکصد سال پیش، که یک کالسکه‌بر آنرا از جلو می‌کشد، در زیر می‌آید.



۳۰- زنهای روی کیمونو کمربند پهنی می‌بندند که آنرا اوبی (Obi) می‌گویند، و این کمربند با پارچه ضخیم دیگری که در پشت از زیر آن می‌گذرانند و اوتایکو (Otaiko) نام دارد کامل می‌شود. مهدیقلی هدایت شرحی از کیمونوی زنهای ژاپنی آورده است: «زنهای روی قبا شالی پهن دارند که اُبی می‌گویند از جلو صاف است و از عقب غزنققلی درهم پیچیده. دامن زنهای تا روی پا می‌آید زقره دارد پنبه‌دار...» (سفرنامه...، ص. ۱۳۱)





نمونه کیمونوی مردان و زنان

۳۱- دربارهٔ جامهٔ مردان هم مهدیقلی هدایت می‌نویسد: «لباس عمومی از علفهای مخصوص بومی است که با نیل وطنی رنگ می‌شود. پیراهن و شلوار کبود، در لباس عامهٔ خودمان هم معمول بود. در طبقات متوسط و بالا، بیشتر لباس ابریشمی شایع است. قبا، راسته و روی آن عبای کردی که آستینش خورجینی است آویزان و جای جیب کار می‌بندند... کفش عمومی نعلین است.» (سفرنامه...، ص. ۱۱۵)

۳۲- سه چیز در ژاپن «بیوا» نام دارد؛ یکی همین ساز، و دیگر میوه‌ای مانند گلابی جنگلی خودمان که اوایل تابستان می‌رسد، و سوم دریاچه‌ای در شمال خاوری کیوتو؛ و این هر سه هم به شکل گلابی است و احتمال داده‌اند، که به این قرینه، نام آنها از هم گرفته شده است. حال کدام «بیوا» اول بوده است، نمی‌دانند؛ داستان مرغ است و تخم مرغ.

تصویر یک «بیوا» و یک بیوانواز کور در زیر می‌آید. در قدیم، نوازندگان بیوا بیشتر از نابینایان بودند.



۳۳- در اینجا صحاف‌باشی و وصف «شامیسن (Shamisen)» را می‌گوید، که معمول‌ترین ساز ژاپن است و بیشتر نمایشها و آوازهای ژاپنی با آن همراهی می‌شود. تاریخ این ساز در ژاپن جدیدتر است، و می‌گویند که در سدهٔ شانزدهم از سیام یا سرزمینی دورتر آمده است. کاسهٔ آن کوچک و چهارگوش است و دسته‌ای بلند دارد با سه تار، و آنرا با قاشقک نسبتاً پهنی می‌نوازند.

۳۴- شرح تحسین‌آمیز مهدیقلی هدایت از ساز و آواز ژاپنی در مقایسه با ناخوشایندی میرزا ابراهیم خواندنی است. هدایت، جوان درس خواندهٔ اروپا و شیفته و عالم به موسیقی ایرانی، که موسیقی غربی هم

به دلش نمی‌نشیند، در وصفِ مجلسِ بز می که با همراهان در توکیو به آنجا دعوت شده بود، گوید: «پارچه بطول پنج مטר (= متر) کنار تالار گسترده و آلات طرب پیش آوردند ساز معمول، شامسین (= شامسین) است، نوعی کمانچه که کاسه‌اش قالبی است مربع از چوب دو طرف آن پوست کشیده‌اند سه زه دارد و با مضرابی چون دم پرستو (مضرباشان آلتی است تبری شکل از استخوان یا مواد سریشمی که در مُشت می‌گیرند) نواخته می‌شود. سازی هم آوردند (کوژنو) که از دور به نیمه تنه درختی شبیه بود و روی آن سیم کشیده بودند. یاطوغان ضرب بدهل و نقاره به عمل می‌آید. زدند و خواندند. ساز و آواز ژاپنی به گوش ما وحشی نبود و بدمان نمی‌آمد.» (سفرنامه...، ص. ۱۱۰ - ۱۰۹)

۳۵- این احتمالاً وصف تندیس بزرگ بودا در نزدیکی کاماکورا در حومه یوکوهاما است.

۳۶- اینجا هم سخن مهدیقی هدایت خواندنی است: «بشر برای هر امری سبب جوئی می‌کند و اسباب به مقتضیات پیش می‌آید، سقاخانه نوروزخان، توپ مروارید، چنار عباسعلی... محل توجه می‌شود.» (سفرنامه...، ص. ۱۲۱) و «گویند ژاپنی او هام پرست است، آنکه نیست کیست:

گفتی بتِ پندار شکستم رستم این بت که ز پندار برستی باقی است»

(همانجا، ص. ۱۱۹)

سفرنامه

شعبه‌شناسی و مطالعات فرهنگی

با اهتمام
رئیس‌جمهور
سید ابوالقاسم نجوی شیرازی

با تقدیم از شادروان
دکتر محسن بیشترودی
استاد دانشگاه